

مقاله



احمد علوی
بخش اول

فلسفه زبان از نگاه حکیم سبزواری

هر چند گفت‌وگو در مورد «وجود ذهن» و تفاوت آن با وجود عین از دیرباز مطرح بوده، اما عیناً به شکلی که در حکمت متعالیه مطرح است، سابقه و پرداخته صدر الدین شیرازی می‌باشد. شیرازی با بکارگیری سببیت متعالیه و اضرالقی و همچنین استواردهای عارفان توانست گفت‌وگو در مورد وجود ذهن را بسط دهد. حکیم سبزواری به واقع اندیشه صدرالدین سبزواری است که سببیت عقلی را برپا کرد. در گفت‌وگوهای سبزواری اندیشه صدرالدین اروپایی چونگی را با مفاهیم ذهن (Subject) و عین (Object) را به عنوان یک معنای واحد در حکمت متعالیه ادغام کرد. سببیت حکمتی سببیت عقلی را به معنای ذهن و عین دارد. از دریچه هستی‌شناسی صدرالدین حکمت متعالیه نسبت به آنکه در حکمت متعالیه اهمیت معنایی و فلسفی هر یک از این مفاهیم را علیه ندارد و حال آنکه در فلسفه سبزواری، گفت‌وگوئی به شناخت فلسفه است که اهمیت و جایز کند. از دید روان تفاوت این دو نگاه را با ذکر این که این دو نگاه بیش نظری در آنها پیدا شده‌اند توضیح داد. بودایش حکمت متعالیه در عین و عینیت است که سببیت فلسفه سببیت است. حکیمان است. حال آنکه معنای انسانی فیلسوفان مدرن و سببیت در رابطه شناخت و زبان با اصول خارجی است. هر آنکه با توجه به کار بردی از این فلسفه و دانش به معنی اعم کلمه هندی گزیده‌ها برای آنها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. علمای علم هر شباهت ذهنی که میان حکیم سبزواری با سببیت وجود دارد، اما جهت و استواری گسترده‌تری از افکار است. است. در این باره آیت‌الله و عین مرز دارند. این دو نگاه به سببیت عقلی و گسترده‌تری پرداخت. باید گفت که حکیم سبزواری به سببیت فلسفه سببیت در زبان و عین سببیت فلسفه است. حکیم علوی در باره فلسفه زبان از نگاه حکیم سبزواری به این جهت مهم نیز پرداخته‌اند. در این باره آن مقاله را در دو بخش به شرح می‌رسانیم. بخش اول را در زیر می‌خوانیم.

فیخته (۱۷۵۴-۱۷۷۵)، هرات (۱۸۴۱-۱۷۷۶)،
فخر (۱۸۸۷-۱۸۰۱) و همچنین لوتزه
(۱۸۸۱-۱۸۱۷) هریک نقشی را در بنای دستگاه
فلسفه آلمانی پذیرفته بودند، اما این تنها نشانه
شکوفایی اندیشه در اروپا نبود، چه همزمان با فیلسوفان
آلمانی، اگوست کنت (۱۸۵۷-۱۷۹۸)، کوزن
(۱۸۶۷-۱۷۹۲)، لامنه (۱۸۵۴-۱۷۸۲) در فرانسه،
جرمی بنتهام (۱۸۳۲-۱۷۹۷) جیمز میل (۱۸۳۷-۱۷۷۳)،
همیلتن (۱۸۵۶-۱۷۸۸) و استوارت میل (۱۸۰۶-۱۸۷۳)
در انگلیس با نقد فلسفه کهن بر تکرار و ژرفانی اندیشه
در عرصه‌های فلسفه اجتماع و فلسفه افزودند. تکامل
اندیشه فلسفی اروپا سترون نبود و دارای پیامدهای
مهمی در عرصه سیاسی بود. تأکید بر مطالباتی
همچون محدود کردن دامنه اقتدار نهادهای قدرت و
همچنین نظارت مردم بر آنها، استقلال نهاد دولت از
نهاد کلیسا، آزادی بیان و حقوق شهروندی تنها بخشی
از این پیامدها بود، اما در ایران برخی از حکیمان
نامدار ایرانی، هنوز شاه را سایه خدا و مظهر صفات
او و سرکوبگر کافران و فاجران به شمار می‌آوردند.

خود غنوده بود. در چنین شرایطی فیلسوفان اروپایی
با عبور از عقل‌گرایی دکارتی، تجربه‌گرایی
انگلیس و با به کارگیری میراث نقد‌گرای کانتی،
ایدئالیسم آلمانی را تجربه می‌کردند. معاصران
اروپایی سبزواری، یعنی فیلسوفانی همچون
شوپنهاور (۱۸۶۰-۱۷۸۸)، هگل (۱۸۳۱-۱۷۷۹)،

فلسفه، سراسر سنجش زبان است تا نشان دهد هیچ چیز
نیاستی گفت مگر آنچه را می‌توان گفت (لویتشتاین)
ظهور ملاحظاتی سبزواری (۱۲۵۲-۱۱۷۴ ش،
۱۸۷۸-۱۷۹۸م) که از آخرین حکیمان پارادایم
صدرایی به‌شمار می‌رود بازوالات اندیشه فلسفی در
ایران همزمان بود. (حائری، ۱۳۶۱) ساختار فرسوده
جامعه ایران نیز در آن زمان در معرض بحران عمیقی
قرار داشت. این درست زمانی است که اروپای عصر
روشنگری با تکیه بر علوم تجربی تکاپوی خود را
برای ورود به جهان مدرن آغاز کرده بود. حکومت
ایران در این دوره در اختیار ایل قاجار بود که خود
مانعی برای پیشرفت اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی
ایران به‌شمار می‌رفت، اما حکومت‌های مقتدر
اروپایی برای ساختن دنیای جدید و گسترش نفوذ
در جهان در چالش مداوم با یکدیگر بودند. افزون
بر این گسترش روابط میان کشورهای بین‌المللی شدن
به‌مثابه یکی از شرط‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی
در دستور کار حکمرانان اروپا قرار گرفته بود. حال
آن که ایران گرفتار در فساد حکومت و اختلاف‌های
قومی و مذهبی هنوز در رخسوت و انزوای تاریخی

**دستگاه نظری حکیم سبزواری
ادامه حکمت متعالیه صدرایی
و مبتنی بر تلفیق عرفان؛ منابع
دینی و مباحث عقلی است**

**عناصری از حکمت کهن ایران،
آموزه‌های یونان قدیم و آیین
نوافلاطونی سهم‌گیر قابل
انکاری در دستگاه حکیم
سبزواری دارند**

(آشتیانی، ۱۳۴۱: ۱۵۶) بنابراین ایستایی فلسفه سیاسی در ایران از سر حادثه و یا تصادف نیست و پیوند آن با ایستایی نهادهای اجتماعی و همچنین ساختار اندیشه فلسفی را نمی‌توان انکار کرد. بنابراین تأثیر زمینه و زمانه اجتماعی حکیم سبزواری - که تنها به ذکر نشانه‌هایی از آن در اینجا بسنده شده است - بر آثار وی راه نمی‌توان نادیده گرفت. اثر ماندگار این حکیم، منظومه و شرحی است که خود او بر آن نوشته است. منظومه در قالب ۱۳۰۰ بیت شعر به زبان عربی فراهم آمده و دربرگیرنده مهمترین مباحث منطقی و حکمت در زمان این حکیم است. سبزواری به عرفان نیز توجه زیادی نشان می‌دهد، نشانه این امر همانا شرح او بر اشعار مثنوی مولاناست. غزل‌های عرفانی این حکیم بخش دیگری از آثار اوست که نگاه او به هستی و انسان را به نمایش می‌گذارد. حکمت و عرفان سبزواری در نگاه تأویل‌گرای او به زبان دین به‌طور عام و زبان متن دینی به‌طور خاص مؤثر است.

تبارشناسی حکمت سبزواری

دستگاه نظری حکیم سبزواری ادامه حکمت متعالیه صدرایی و مبتنی بر تلفیق عرفان؛ منابع دینی و مباحث عقلی است. همچنین عناصری از حکمت کهن ایران، آموزه‌های یونان قدیم و آیین نوافلاطونی سهم غیرقابل انکاری در دستگاه حکیم سبزواری دارند.^(۱) (کرین، ۱۳۸۳) لاهوری بر این باور است که: «فلسفه سبزواری مانند فلسفه‌های اسلاف او با دین آمیخته است. در هر جامعه‌ای که علوم طبیعی راهی نداشته باشد و یا مورد توجه قرار نگیرد تعقل فلسفی سرانجام مجذوب دین می‌گردد. در این گونه جامعه‌ها مفهوم علت طبیعی یعنی مجموع شرایط مقدم بر یک نمودار از اهمیت می‌افتد و مفهوم علت فوق طبیعی رواج می‌یابد و سپس علت فوق طبیعی به صورت علت دینی محض یعنی اراده خدا درمی‌آید، شاید آمیختگی دینی فلسفه ایران نیز به همین دلیل باشد.» (لاهوری، ۱۳۸۳) آمیختگی فلسفه به باورهای دینی هر چند می‌تواند در مواردی مانعی برای ظاهرگرایی دینی شود، اما همزمان محدودیت‌هایی را بر فلسفه تحمیل می‌کند. فلسفه در چنین شرایطی به حکمت و کلام کاهش یافته کارکردش دفاع از باورهای دینی می‌شود. ازسوی دیگر ممکن است که گزاره‌های فلسفی به علت آمیختگی با باورهای دینی مقدس تلقی شده و مانعی را برای نقد و نوآوری در گفت‌وگوهای فلسفی ایجاد کند.

هر چند مسائل شناخت‌شناسی، فلسفه زبان و فلسفه ذهن به سبک فلسفه امروز غرب در آثار سبزواری مطرح نشده است، اما می‌توان به‌طور ضمنی نگاه او نسبت به برخی از مسائل فلسفه زبان و فلسفه متن دینی را دریافت کرد. حکیم سبزواری شناخت، ذهن و زبان را همچون بنیانگذار حکمت متعالیه در چارچوب هستی‌شناسی به گفت‌وگو می‌گذارد، بنابراین شناخت و زبان اعم از زبان لفظی و کسبی بنا به چنین نگاهی همه جلوه‌های گوناگون هستی (وجود) هستند و باید از همین نگاه به بررسی گذاشته شوند. به باور سبزواری هر چند کارکرد منطقی و فلسفه، گفت‌وگو در مورد معقولات ثانویه، تصورات، تصدیقات و بطور کلی معناهای ذهنی است، ولی فیلسوف ناچار است برای کنکاش همان معناها زبان را نیز به گفت‌وگو بگذارد.^(۲) پس بر حکیم منطقی دان لازم است که خود لفظ را به تحقیق بگذارد که بتواند در هنگام استفاده رساندن یا استفاده کردن منظور خود را توضیح دهد (مان) چه به گمان او پژوهش

**حکیم سبزواری شناخت ذهن
و زبان را همچون بنیانگذار
حکمت متعالیه در چارچوب
هستی‌شناسی به گفت‌وگو
می‌گذارد بنابراین شناخت و
زبان اعم از زبان لفظی و کسبی بنا
به چنین نگاهی همه جلوه‌های
گوناگون هستی (وجود) هستند
و باید از همین نگاه به بررسی
گذاشته شوند**

**به باور سبزواری هر چند کارکرد
منطقی و فلسفه، گفت‌وگو در
مورد معقولات ثانویه، تصورات،
تصدیقات و بطور کلی معناهای
ذهنی است، ولی فیلسوف ناچار
است برای کنکاش همان معناها
زبان را نیز به گفت‌وگو بگذارد**

پیرامون زبان جزء فلسفه نیست، چون تمرکز فلسفه بر مفاهیم است و راه گفت‌وگو در مورد مفاهیم و

یا انتقال آن به دیگران جز از راه گفت‌وگوی لفظی میسر نیست. به گمان سبزواری وجود (هستی) دارای لایه‌های چندی است (مانند عالم عقل، مثال، طبیعت و همچنین وجود عینی، ذهنی، لفظی و کسبی که دارای پیوند با یکدیگرند و لاجرم هریک نماد دیگری است). همان برای نمونه وجود ذهنی نماد وجود عینی و وجود لفظی نماد وجود ذهنی است، بنابراین چنین درکی از رابطه زبان، ذهن و عین، بیان نوعی از شناخت‌شناسی و فلسفه زبان سستی نیز هست. هر چند سبزواری به تفصیل فلسفه زبان خود را توضیح نمی‌دهد، اما او می‌پذیرد که وجود ذهنی آئینه وجود عینی و وجود لفظی آئینه وجود ذهنی است، بنابراین وجود ذهنی و لفظی هر دو آئینه وجود عینی می‌باشند. این ادعای سبزواری مبتنی بر پذیرش اصالت وجود و اشتراک آن است. به باور او تسار نظریه اشتراک معنایی وجوده یا «تشکیک وجوده» را می‌بایست در ایران باستان جست‌وجو کرد.^(۳) نظریه اشتراک معنایی وجود پس از نظریه اصالت وجود مهمترین پایه حکمت متعالیه است. همچنان که در بحث گزاره‌ها خواهیم دید - و بسیاری از چالش‌های مربوط به شناخت، زبان، شناخت خداوند، جهان عقل، و همچنین معاد با تکیه بر آن حل می‌شود. توضیح آن که به باور فیلسوفان مشایی - حکیمانی همچون ارسطو، فارابی و ابوعلی سینا - هستی یا وجود از حقایق متباین تشکیل شده است، اما سبزواری نیز همچون صدرای شیرازی استدلال می‌کند که حقیقت هستی یا وجود یگانه است، و گر نه انتزاع مفهوم یگانه از آن و یا عمومیت مفهوم وجود بر گونه‌های متفاوت آن، موضوعیت نداشت. به بیان دیگر او مدعی است که مفهوم هستی یا وجود - آن گونه که در ذهن درک می‌شود - بازتاب حقیقت آن در خارج است. هر چند با طرح گفت‌وگوهای مربوط به علم حضوری، ذهن انسان نیز خود تجلی هستی قلمداد شده بنابراین دیگر اعتبار چندانسی برای سرز میان درون و بیرون ذهن باقی نمی‌ماند، در صورتی که این دو بخش از هستی - یعنی وجود ذهنی و وجود عینی - تجلیات حقیقت یگانه باشند، می‌توان با شناخت یکی به درک دیگری نائل شد. این گرایش شناخت‌شناسانه دارای پیامدهای با معنایی در دستگاه زبان‌شناسی، مبحث ملاک صدق گزاره‌ها و همچنین الهیات سبزواری بوده و در ترکیب با هستی‌شناسی او مانع فروغلتیدن او به تعطیل می‌شود^(۴)، اما همزمان

خط در افتادن به گرایش جزم شناخت‌شناسانه را در او افزایش می‌دهد. او همچنین اشتراک معنوی وجود را شرط شناخت خداوند و صفات او می‌داند. (مدان) او سپس با نقد ابوالحسن اشعری و ابوالحسن بصری معتزلی تلاش می‌کند راهی برای برون رفت از چالش میان تشبیه و تعطیل بیابد، به همین دلیل استفاده از مدل انسان‌پنداری (Anthropomorphism) کاربرد ویژه‌ای در ادبیات او پیدا می‌کند. مدل انسان‌پنداری با اشتراک معنایی وجود و تشکیک حقیقت آن، که از مؤلفه‌های مهم حکمت متعالیه

به نوعی به کارگیری زبان تشبیه و استعاره برای توصیف چگونگی رابطه انسان و جهان است. چنین زبانی قابل آزمون عقلی یا تجربی نیست.

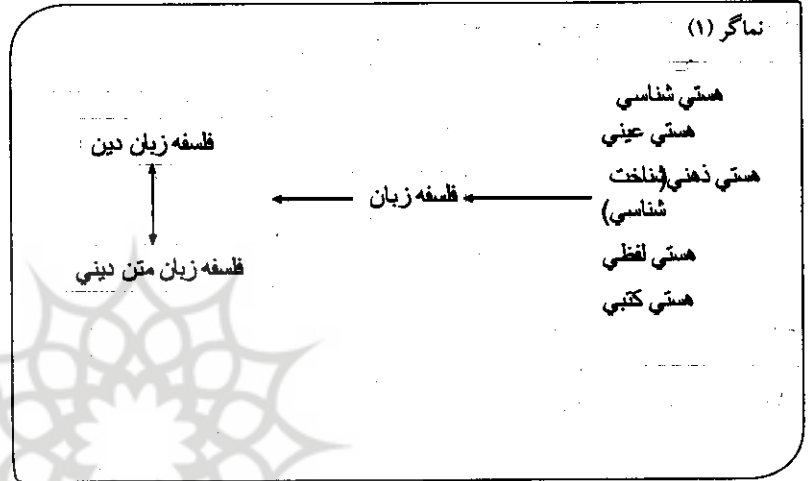
شناخت‌شناسی

در اثر مهم و معروف سبزواری، یعنی منظومه، گفت‌وگوهایی در مورد چگونگی رابطه شناخت، زبان و واقعیت در چارچوب حکمت قدیم وجود دارد. حکیمان دوران گذشته اجمالاً پذیرفته بودند که معنا در لفظ فنا شده و به آن آمیخته است، بنابراین نیاز زیادی به گفت‌وگوی گسترده در مورد

شناسی، فلسفه ذهن و زبان‌شناسی او را آشکار کند. رابطه میان هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی و فلسفه زبان این حکیم را می‌توان به شکل ساده و فشرده در نماگر (۱) دید.

او در بررسی وجود ذهنی و اثبات آن استدلال می‌کند که اگر وجود ذهنی تحقق نداشت گفت‌وگو پیرامون نیستی موضوعیت نداشت، چون نسبت دادن یک محمول یا صفت به موضوع و یا موصوف مستلزم تحقق موضوع آن است. روشن است که نیستی هیچ تحقق در ظرف خارج از ذهن ندارد، پس می‌بایست ظرف دیگری برای تحقق آن وجود داشته باشد که به مدد تحقق آن مفهوم نیستی، از هستی برخوردار شود. این ظرف چیزی جز ذهن نیست. ذهن با توانایی خود می‌تواند به مفهوم نیستی لباس هستی بپوشاند هر چند نیستی اعتباری باشد. (۵) افزون بر این او استدلال می‌کند که مفاهیم کلی هر چند در بیرون از ذهن به خودی خود وجود عینی ندارند، اما ذهن، آنها را با ظرف دیگری که از سنخ هستی دیگری است، می‌آفریند. (مدان) سبزواری در ادامه با یادآوری دیگر نظرات آنها را به گفت‌وگو و نقد می‌گذارد. به گزارش او برخی از حکیمان شناخت را از مقوله کیف ذهنی (کیفیتی ذهنی) می‌دانند و برخی دیگر به زبان امروز رابطه ذهن با پدیده‌ها (یا اضافه) و گروهی دیگر ذهن را کاربرد (منفعل) دانسته و تأثیر آن از پدیده‌ها را که نوعی انفعال است، شناخت خوانده‌اند. (۶) آگاهی انسان به خود، یعنی آگاهی ذهن به خود - که کیفیتی روانی (نفسانی) است - آگاهی حضوری است، از این روست که آگاهی به صورت‌های نقش بسته در ذهن از سنخ آگاهی حضوری قلمداد شده است، چرا که میان خود آگاهی آنها و ذهن، واسطه دیگری میانجی نیست و هر دو یکی هستند. اما در آگاهی حصولی، علم به پدیده‌ها، به کمک صورت آن واقعیت در ذهن پدید می‌آید. این حکیم بر این باور است که ماهیت شناخت در یک مقوله نمی‌گنجد و دارای مراتب گوناگونی است. برخی از آن کیفیتی در ذهن است، اما در مرحله بالاتر شناخت جوهر است، اما این جوهر گاه می‌تواند کاملاً مجرد از ماده و همچنین واجب‌الوجود باشد. در چارچوب شناخت‌شناسی سبزواری، ذهن جزء پدیده‌های مجرد از ماده است که می‌تواند ماهیت پدیده‌هایی که دارای هستی عینی هستند، از هستی عینی‌شان برکنده و بر آنها جامه‌ای تازه از هستی جدید، یعنی

نماگر (۱)



است سازگاری داشته، جهان‌شناسی (Cosmology) او را شکل می‌دهد. حکیم سبزواری با تکیه بر میراث نوافلاطونی و استفاده از روایات و و تأویل آیه‌های قرآن، جهان هستی را بر مبنای تقسیم آن به انسان صغیر و انسان کبیر و به بیان دیگر عالم صغیر و عالم کبیر تفسیر می‌کند. از آنجا که این دو جهان متناظرند، بنابراین با شناخت یکی می‌توان دیگری را شناخت. جهان کیهان مرکب از سه لایه جهان عقل، مثال و طبیعت است همچون جهان انسان که از لایه عقل، نفس و حس تشکیل شده است. همین مطلب را می‌توان در آثار ادبیات صدرای شیرازی نیز یافت، چه به گمان شیرازی هر چه در عالم صورت آفریده شده در معنی دارای مثالی است و بر همین منوال هر آنچه در عالم معناست در عالم حق (غیب الغیوب) دارای مثالی است. رابطه دنیا و آخرت نیز در همین چارچوب تأویل می‌شود، چه پدیده‌های این جهان، قالب و مثالی هستند برای پدیده‌های جهان آخرت. جهان آخرت نیز به نوبه خود مثالی برای ایمان‌ثابت است که مظهر خداوند است. زبانی که نظریه انسان‌پندار سبزواری بر آن استوار است

رابطه معنا و لفظ و نسبت این دو با واقعیت برون ذهنی احساس نمی‌کردند. گفت‌وگوی سبزواری در مورد وجود ذهنی می‌تواند برخی از مبانی شناخت

به گمان سبزواری وجود (هستی) دارای لایه‌های چندی است (مانند عالم عقل، مثال، طبیعت و همچنین وجود عینی، ذهنی، لفظی و کتبی که دارای پیوند با یکدیگرند و لاجرم هر یک نماد دیگری است

وجود ذهنی نماد وجود عینی و وجود لفظی نماد وجود ذهنی است، بنابراین چنین درکی از رابطه زبان، ذهن و عین، بیان نوعی از شناخت‌شناسی و فلسفه زبان سنتی نیز هست

هستی ذهنی بیوشاند. (۷) اما با وجود تفاوتی که در وجود پدیده عینی و ذهنی هست، ماهیتشان - از منظر حمل اولی ذاتی - یکی بیش نیست. به بیان دیگر شناخت بنا به شرایطی با مدلول خود یعنی پدیده عینی تطابق دارد، اما اینکه ماهیت یک پدیده چگونه می تواند همزمان در عین و ذهن از هستی برخوردار شود به پرسش دیگری می انجامد که از پرسش های قابل توجه حکیمان مسلمان است. در اینجا حکیم سبزواری ناچار می شود تا با آزمون فلسفی از زبان به یک طبقه بندی از گزاره ها اقدام کند. بنا به طبقه بندی او گاه موضوع و محمول گزاره ذاتاً یکی هستند و مغایرت اعتباری است، در این صورت گزاره اولی ذاتی است. (۸) مثلاً وقتی گفته می شود انسان جاندار است، مفهوم جاندار عین مفهوم انسان است و بنابراین دربرگیرنده هیچ اطلاع تازه ای نیست، اما آن گاه که گفته می شود آن میز بزرگ است، گزاره بزرگ از مفهوم میز استنتاج نمی شود، بنابراین گزاره شایع صناعی است. بر مبنای همین تفهیم بندی وجود ذهنی از نظر ماهیت خود با عین خارجی خود در چارچوب گزاره اولی ذاتی یکی است، اما وجود ذهنی در عین حال در چارچوب گزاره شایع صناعی کیفیتی ذهنی است. (۹) یک مثال دیگر به فهم چگونگی دلالت گزاره های شایع صناعی و اولی ذاتی کمک می کند؛ گفت و گو در مورد نیستی و یا حمل گزاره ها بر نیستی، اگر حمل شایع صناعی - یعنی خود نیستی و مصداق آن - باشد ناممکن است، چون نمی توان نیستی را تصور کرد و صفتی را بر آن افزود. حال آن که گفت و گو پیرامون نیستی در چارچوب گزاره اولی ذاتی - یعنی گزاره مفهومی - ناممکن نیست، چون می توان به نیستی مفهومی داد به نوعی آن را تصور نموده - مثلاً با سلب هستی از یک واقعیت - و در نتیجه صفتی را به آن حمل کرد. به باور سبزواری نوع دیگری از گزاره ها در این گفت و گوها مطرح است، چرا که ذهن انسان می تواند برای موضوعی که کاملاً از هستی بی بهره است نوعی هستی البته آن هم در ذهن بسازد یا اعتبار کند. (۱۰) در اینجا است که ذهن برای اشاره به این مفهوم می بایست برجسی از جنس کلمه برای آن بیافریند. کلمه نیستی (عدم) البته کلمه مستقلی نیست، بلکه به معنی «نبوده است». به بیان دیگر برای اشاره به مفهومی که نیست و از واقعیت بهره ای ندارد، در ابتدا هستی در نظر گرفته شده و نبود آن به عنوان «نماینده» نیستی در نظر گرفته می شود. نام

هر چند سبزواری به تفصیل فلسفه زبان خود را توضیح نمی دهد، اما او می پذیرد که وجود ذهنی آیینیه وجود عینی و وجود لفظی آیینیه وجود ذهنی است، بنابراین وجود ذهنی و لفظی هر دو آیینیه وجود عینی می باشند

نظریه اشتراک معنایی وجود پس از نظریه اصالت وجود مهمترین پایه حکمت متعالیه است و بسیاری از چالش های مربوط به شناخت، زبان، شناخت خداوند، جهان عقل، و همچنین معاد با تکیه بر آن حل می شود

«نبوده» متضمن همین امر است. بدین ترتیب حکیم سبزواری برای گشودن مشکلات شناخت شناسی کم یا زیاد به حوزه فلسفه زبان وارد می شود. او تلاش می کند با دقیق تر کردن تحلیل خود از گزاره ها مانع افسوسن زبان و فریب کلمات شود. همین امر نشانه این است که او از محدودیت های زبان و فریب هایی که همین محدودیت ها بر ذهن تحمیل می کند بی اطلاع نیست. راهکار او برای جلوگیری از فریب زبانی، به کارگیری مؤثر منطق و دقت در چگونگی دلالت ها بر ساس «نظریه مطابقت گزاره ها» است. پیدا کردن نشانه ای روشن در منظومه منطق و حکمت، دال بر اینکه چگونه خود زبان و محدودیت آن می تواند در کوفه می مؤثر باشد، بسیار دشوار است. اما پرسش این است که آیا استفاده از این راهکار - به کارگیری منطق صوری - در چارچوب دستگاه حکمت قدیم و تلاش برای حفظ این دستگاه می تواند به طور مؤثر مانعی برای فریب زبانی فراهم کند؟ توضیح این که یکی از ارکان حکمت قدیم «نظریه مطابقت» است که بسیاری از گزاره های اساسی آن را توجیه می کند، نقد این رکن اساسی دارای پیامدهای بسیار کلانی برای این دستگاه نظری است

استاد دانشگاه سوند.

تعریف واژگان:

اشتراک معنایی وجود: منظور این است که حقیقت و معانی نهایی هستی با وجود تفاوت های ظاهری پدیده ها در همه شکل ها و تجلیاتش یکی است.

اصالت وجود: منظور از اصالت وجود در مقابل اصالت ماهیت عبارت از این است که آنچه مایه تحقق عینی پدیده ها و منشأ آثار در خارج از ذهن است، ناشی از ماهیت آنها نیست، بلکه این هستی یا وجود پدیده هاست که موجب تحقق و آثاری است که بر آنها مترتب است.

در آثار متکلمان قرن دوم و سوم هجری، گفت و گوهای مقدماتی در مورد رابطه وجود و ماهیت دیده می شود، اما گفت و گو پیرامون «اصالت وجود» به شکل کنونی به واقع حاصل کوشش های میرداماد و صدرالدین شیرازی است. مسئله اصالت وجود به شکلی که در حکمت متعالیه حکما مطرح شده در آثار حکمای مشایی مانند فارابی، ابن سینا، بهمنیار، خواجہ نصیرالدین طوسی (که معمولاً به عنوان طرفداران اصالت وجود شناخته می شوند) یافت نمی شود. روش گفت و گوی حکمای اشراقی مانند شیخ اشراق، دواتی و دشتکی نیز که در زمره اصالت ماهیتی تلقی می شوند از روش طرفداران حکمت متعالیه متفاوت است، اما نمی توان انکار کرد که عارفانی همچون ابن عربی با گفت و گو در مورد وحدت وجود سهم قابل توجهی در پیدایش و پویا هستی شناسی حکمت متعالیه داشته اند.

پی نوشت ها:

- ۱- منابع کهن در حکمت سبزواری مندرج در منظومه حکمت سبزواری: ایران باستان (فهلویون: مقصد اول، فریده اول، غسر ۷)، نوافلاطونی ها (فرزیوس: مقصد سوم، فریده سوم، غر ۹۳)، نوافلاطونی ها (اسکندر افروسی: مقصد اول، فریده اول، غر ۷)، زرتشت (نور اسپهبدی: مقصد ۴، فریده ۵، غر ۱۴۰)، مقصد ۴، فریده سوم.
- ۲- منظومه منطق (مباحث الفاظ، شمر ۳۶).
- ۳- منظومه حکمت (مقصد، نخست، فریده نخست، غر فی بیان الاقوال فی وحده حقیقه الوجود و کثرت).
- ۴- منظومه حکمت (مقصد نخست، فریده نخست، غر فی الوجود ذهنی).
- ۵- منظومه حکمت، همان.
- ۶- منظومه حکمت (مقصد دوم، فریده دوم، غر فی العلم).
- ۷- منظومه منطق (مباحث الفاظ، شمر ۴۰).
- ۸- منظومه حکمت، بحث هستی شناسی (مقصد نخست، فریده نخست، غر فی بداهه الوجود) - منظومه حکمت (مقصد نخست، فریده ششم، غر فی الحمل و اقسامه).
- ۹- منظومه منطق (بخش ایساغوجی).
- ۱۰- منظومه حکمت (مقصد نخست، فریده نخست، غر فی بیان مناط الصدق فی القضیه).